# با یاد سعید

همایون

*(مطلبی که رفیق فرهاد با نام «همایون» درباره خاطرات خود با زنده یاد سعید سلطانپور نوشته و در اتحاد کار خرداد ۱۳۷۴ چاپ شده است)*

چهرهٔ استخوانی، مصمم و مهربانش را تمام کسانی که در بند زیر دادگاههای قصر (بند ۲ و ۳ شمارهٔ ۱) در سال ۱۳۵۴ بوده‌اند به یاد دارند. موهایش به سپیدی می‌زد و سبیلی پرپشت و خاکستری که به چهره‌اش حالتی می‌داد که در نگاه اول به نظرت میرسید که سعید باید آدم در خودی باشد. ولی روح حساس و عاطفهٔ والایی که سعید داشت هرگز این اجازه را نمی‌داد که کسی اینگونه بیاندیشد. سعید یک پارچه شور و احساس بود که به آرمان کارگران و زحمتکشان عشق می‌ورزید. موقع هواخوری غالباً با چند نفر از رفقای هم پرونده‌ایش دور حیاط بند را در می‌نوردید و گامهایش آنقدر تند و سریع بود که اگر همپایش بودی بعد از یکی دو دور حتماً می‌بایست تذکر می‌دادی که: «عمو سعید یه هوا یواشتر، مگر دو استقامت تمرین می‌کنیم؟ امروز که مسابقه نیست!» پاسخ وی همان خندهٔ همیشگی‌اش بود، ولی قدمهایش از کسی فرمان نمی‌برد. سعید دورهٔ بازجویی را در کمیتهٔ مشترک گذرانده بود و به حد وحشتناکی شکنجه شده بود. بعد از چندین ماه که از دوران بازجوییش می‌گذشت هنوز پاهایش نشان از مقاومت جانانه‌ای می‌کرد که یک انقلابی پرشور و یک انسان مبارز در ذهن بازجوهای جلاد باقی گذاشته بود. بچه‌های دیگر گروه تئاتر نیز از مهندس گرفته تا محسن و ناصر و . . . از دوران بازجویی سربلند بیرون آمده بودند. رفقایی بسیار صمیمی که نمایندگان هنرمندان انقلابی کشور را در زندان تشکیل می‌دادند.

طبق روال معمول عصرها بچه‌ها ورزش جمعی را با به حرکت درآوردن صف دو آغاز می‌کردند و بسیاری از زندانیان از جمله سعید پای ثابت آن بودند، یک ساعت ورزشی که عصرها بچه‌ها انجام می‌دادند به آنها نشاطی می‌داد که بتوانند دوران محکومیت و ملی کشی خود را با جسمی سالمتر بکشند. وسط حیاط حوضی قرار داشت و چند ردیف بند لباس که در انحصار فالانژهای مذهبی بود. کروبی، لاجوردی، بادامچیان، کچویی، احمد توکلی و . . . مدعیان احمقی بودند که از وحشت تماس با کمونیستها مرتباً در حال غسل و تعمید یکدیگر بودند و بندهای پلاستیکی وسط حیاط را که تنها محل خشک کردن لباسها در آفتاب تابستانی زندان بود بی‌شرمانه به خود اختصاص داده بودند.

سعید آن روز پس از پایان ورزش و گرفتن دوش آب سرد، لباس ورزش خود را در دست گرفت و روی یکی از بندها پهن کرد تا خشک شود.

دیگر کار از کار گذشته بود، سعید ظاهراً دست به جنایت عجیبی زده بود. یک کمونیست «نجس» به چه جرأتی توانسته بود لباسهایش را روی بند متقدسین فاشیست پهن کند.

غوغا آغاز شد و بعد از سرشماری روزانه سه چماقدار فالانژها، کچویی با رفتاری لمپنی به میدان آمد و مجتهدینش نیز حکم جهاد را علیه سعید اعلام داشتند. فالانژها به قصد درگیری به سمت سعید آمدند. سعید یکپارچه شور و تنفر از هرچه جهالت در مقابلشان ایستاد. بچه‌ها نیز کم‌کم و در مقابل چماقداران صف کشیدند. سنبه پرزور بود. فالانژها فحاشی را آغاز کردند و در مقابل متانت رفقا سخت‌ترین پاسخی بود که به آن دیوانگان عقیدتی داده شد. ما اعلام داشتیم که از اقدام سعید دفاع می‌کنیم، چرا که شکنجه‌گاه و زندان مایملک اندرونی آقایان محسوب نمی‌گردد و همه جای آن به تمام زندانیان تعلق دارد و ثانیاً ما خواستار درگیری نیستیم چرا که دشمن از این مسئله به نفع خود استفاده خواهد برد. پس صلاح خودتان دراینست که پایتان را از گلیم مقدستان درازتر نکنید.

مذاکرات آغاز شد و هیئتهای مختلفی از مجاهدین که از اینگونه فالانژبازیها فاصله می‌گرفتند و افرادی نظیر محسن مخملباف به میدان آمدند تا غائله را تخفیف دهند و . . .

تا چندین روز برای سعید مراقب گذاشته بودیم تا از آن ناپاکان خطایی سر نزند. نگاههای پر از تنفر و دشمنانه فالانژها تا آخر دوران محکومیت سعید نسبت به وی باقی مانده و بالاخره گویی انتقام خود را آنگونه وحشیانه در روز ازدواج سعید از وی گرفتند. غاصبان دیروز حاکمان امروز شده بودند و با داس مرگ و زشتی، چهره‌های تابناک مردم را از میان ما تک تک ربودند.

**بمناسبت مرگ نابهنگام همایون**

**فرهادی**

## « من از یادت نمی کاهم» *

**پندار مرگ اگر بر باور می نشست**
**تو بارها و بارها مرده بودی**
**به روایت تاریخ**
**وعشق مرده بود**
**بی هیچ شبهه**
**ای**

**دستهای باد**
**برجان چنگ زخمه می زند**
**رعشه بر اندام**
**اشک در چشم**
**سرودهای عاشقانه ات**
**را**
**فریاد می کند**
**تو از سلاله کدامین عاشقان بودی**
**که اینگونه پس از تو**
**گلخنده های**
**امید**
**از حرکت**
**باز ایستاد**
**در سوگ تو**
**شادمانه اشک خواهیم ریخت**
**بی آن که با تو**
**وداع کنیم**
**بهار را با تو سفره خواهیم چید**
**و روز نو را با تو می آغازیم**

**شاپور بهرامی ۱۱ نوامبر ۲۰۰۴**

* نیما یوشیج